

اخلاق و رخصتهای فقهی

نویسندگان: داوود الهامی

منبع: ماهنامه مکتب اسلام ۱۳۷۸ شماره ۱۲

اخلاق و فقه (2)

واضح است که ارزش فقه و احکام در عملی شدن آن است. اگر به احکام عمل نشود و یا با توسل به حیل و رخصتهای فقهی، تاثیر قاطع آن خنثی گردد، اثر و نتیجه مطلوب برای آن مترتب نخواهد شد و چنین قانونی، اندک اندک در حکم بی قانونی در خواهد آمد.

گفته اند: فقیهی (از فقهای اهل سنت) برای آن که از دادن زکات بگریزد، در آخر هر سال همه اموال خود را به همسرش می بخشید و از همسرش می خواست که همه آن اموال را بعدا به وی باز ببخشد و در این صورت زکات به اموال او تعلق نمی گیرد، بلی چنین کسی از مطالبه دولت می گریزد اما آیا در قیامت هم می تواند ادعا کند که به واقع مالک مالی نبوده است؟

غزالی گفته است: آن فقیه زیرک که بدان حيله فقهی از دادن زکات می گریخته، قاضی «ابو یوسف یعقوب بن ابراهیم بن حبیب انصاری»؛ شاگرد «ابو حنیفه» و نخستین قاضی القضاة عالم اسلام و فقیه بزرگ قرن دوم بوده است. وقتی به ابوحنیفه خبر بردند که وی بدان حيله زکات را جواب می کند، او را ستود و گفت: «ذلک من فقهه»؛ «این از کمال فقه دانی او است.»

غزالی می گوید: ابوحنیفه راست می گفت، فقه دانی ابو یوسف او را بدین گونه حيله ها آشنا کرده بود اما این فقه به درد دنیا می خورد «و لکن مضرتة فی الاخره اعظم من کل جنایه و مثل هذا العلم هو الضار» (۱). «زیان چنین فقهی در آخرت از هر جنایتی بیشتر است و این گونه علمها مضر است.»

بعضی از فقیهان گمان می کنند با استفاده از حيله های فقهی و حقوقی می توان کسی را در محاکم قضائی مجاب کرد و رضایت خداوند را هم می توان تحصیل نمود. اینان چنین می آموزند که اگر فی المثل زنی مهریه خود را به شوهرش ببخشد، شوهر به او هیچ مدیون نخواهد بود و خداوند هم از او مواخذه نخواهد کرد اینجا جای سؤال است که مگر حکم میان بنده و خدا تابع احکام محاکم قضائی است؟ گاه شوهر چنان بد رفتاری می کند و بر همسرش چنان تنگ می گیرد که زن ناچار می شود برای رهایی و طلاق، مهریه خود را به او ببخشد و حال آیا این مرضی خداوند هم هست که می فرماید:

(و اتوا النساء صدقاتهن نحله فان طبن لكم عن شيء منه نفسا فكلوه هنيئا مريئا). (2)

«و مهر زنان را (به طور کامل) به عنوان یک بدهی (یا عطیه) به آنان پردازید ولی اگر آنها چیزی از آن را با رضایت خاطر به شما ببخشند، حلال و گوارا مصرف کنید.»

آیا گریختن از ادای پاره‌ای از حقوق، یا فقه‌پسند کردن برخی از معاملات و عقود تأثیری در سعادت اخروی دارد؟ گریختن از پرداختن خمس یا زکات از طریق بخشیدن اموال خویش به دیگری که فقه هم آن را منع نمی‌کند، آیا موجب قرب به خداوند می‌شود؟!

فرار از ربا

در اسلام «ربا» از گناهان بسیار بزرگ شمرده شده است و لحن قرآن و روایات در مورد آن، بسیار تند و هراس‌انگیز است و در هیچ‌یک از معاصی کبیره جز در خصوص شرک به خداوند، نظیر آن وارد نشده است (۳) تا آنجا که خدا و رسول او رسماً به رباخواران اعلان جنگ داده‌اند (۴). و مفسد و ضررهای آن از جنبه‌های اخلاقی، اقتصادی و اجتماعی در آیات و روایات بیان شده است.

با در نظر گرفتن آئمه تهدید و تشدید و اعلان جنگ از طرف خدا و رسول (ص) بر ضد رباخواران، عجیب است که برخی از فقیهان با صحنه‌سازی و حیل‌های رایج، رباخواری را عملاً حلال کرده‌اند؟! در صورتی که مناط احکام شرعی، حسن و قبح و مصالح و مفسد واقعی است نه الفاظ و عناوین!

به قول یکی از علمای معاصر: اگر این عمل صورت‌سازی و سوءاستفاده از مواد و مقرراتی که در موارد دیگر و در شرایط مخصوص به آن مورد، وضع شده است و پنهان ساختن جرم رباخواری زیر پرده‌عناوین دیگر (که مسلماً نه در پیشگاه خدا و نه در نظر مردم پنهان نخواهد ماند) در قانون اسلام به صحت و حلیت شناخته شود، آیا منجر به نقض غرض از تحریم ربا نمی‌گردد؟ و آیا ممکن است خود قانونگذار به مخالفت و در هم شکستن قانونی که خود وضع نموده است، این همه دست‌آویز به دست متمدان و قاچاقچیان بدهد؟ و اگر فرض شود که خدا اجازه داده است همه سرمایه‌داران و استثمارگران رباخواری را به رنگ «بیع شرط» و یا ضم ضمیمه و امثال آن، رنگ‌آمیزی کنند و در فساد و خرابکاری و همه‌جا مطلق العنان باشند، پس چه حاجت و علتی وضع قانون ربا را بدان شدت ایجاب می‌کرد و این به اصطلاح «تبصره» تا چه اندازه وسعت و شمول دارد که در همه‌جا به دلخواه همه‌کس، می‌تواند قانون را از اثر انداخته و آن را به کلی لغو و نسخ بنماید؟ (5)!

خداوند در موضوع طلاق بعد از آن که حدود و شروط جواز و صحت آن را بیان فرموده، صریحاً یادآور شده است:

(...تلك حدود الله فلا تعتدوها و من يتعد حدود الله فأولئك هم الظالمون). (6)

«این است حدودی که خدا مقرر کرده است از آن تجاوز نکنید و هرکس از حدود خدا تجاوز کند، آنان ستمکارانند.»

(...لا تتخذوا آيات الله هزوا... (7). «آیات خدا را استهزاء نکنید و به مسخره نگیرید.»

یعنی احکام خدا را به غیر مورد آن نکشائید و از حدی که برای یک موضوع بالخصوص معین کرده است، تجاوز ننمائید و بازیچه قرار ندهید و مسلماً این قبیل صورت‌سازها جز به مسخره گرفتن قانون، چیز دیگری نمی‌تواند باشد.

اساساً این طرز تفکر مکرآمیز و عمل یهودی‌مانانه را قرآن مجید ممنوع و محکوم نموده است (۸). چنانکه امیرمومنان علی (ع) از رسول اکرم (ص) روایت کرده که آن حضرت فرمود: امت من پس از من به فتنه‌مال مبتلا می‌شوند و به خدا منت می‌نهند که به دین اسلام گرویده‌اند و بی‌آنکه به کارهای نیک بکوشند، رحمت خدا را آرزو می‌کنند و از قهر او، خود را ایمن می‌پندارند. «و یتحلون حرامه بالشبهات الکاذبه و الالهواء الساهیه فیستحلون الخمر بالنبذ والسحت بالهدیه و الربا بالبیع. (9)»

«حرام خدا را با ظاهر سازهای دروغین و هوسهای غفلت‌آمیز، حلال می‌شمارند، پس شراب را به عنوان «ننبد» و «رشوه» را به نام «هدیه» و «ربا» را به صورت «بیع» می‌خورند.»

با این که این موضوع از اصول مسلم فقه اسلامی است، که در کلیه عقود و معاملات باید متعاملین قصد جدی داشته باشند و با اراده و اختیار و رضایت خاطر در شرائط و حدودی که برای هر نوع معامله در شریعت مقرر است، با انشاء قولی یا عملی آن را به وجود بیاورند و تنها با نام‌گذاری و تبانی صورتی اثری بر آن مترتب نمی‌گردد.

پس مقصود از روایاتی که در مورد فرار از «ربا» وارد شده، چیست؟ آری در بعضی روایات عبارت «نعم الفرار من الحرام الی الحلال» (۱۰). «بله فرار از حرام به سوی حلال». و یا «لکنه فرار من الباطل الی الحق» (۱۱). «یا این که فرار از باطل به سوی حق». در مورد ربا وارد شده است و مستند جمعی از فقها در تجویز استفاده از عناوین معاملات دیگر قرار گرفته است. به منزله تبصره‌هایی است که از نظر تکمیل قانون و ملاحظه حال اضطرار وارد شده و جز در مقام ضرورت از آن نمی‌توان استفاده کرد. (12)

فقط ما در اینجا این سؤال را مطرح می‌کنیم که آیا گریختن از ربا با پاره‌ای از حیل‌های رایج که برخی از فقهاء بر آنها صحه نهاده‌اند، آیا سعادت اخروی می‌آورد و از مفاسد و ضررهای رباخواری انسان را در امان می‌دارد؟!

رخصتهای فقهی

«ذواق» و «مطلاق» (زنان را چشیدن و طلاق دادن). یعنی کسانی که برای استفاده جنسی زیاد، زن می‌گیرند و زیاد طلاق می‌دهند؛ و ذواقه» یعنی زنانی که همچو روحیه‌ای دارند از نظر اخلاق مذموم است و روایات زیادی در مذمت آن آمده است (۱۳) چه منع فقهی دارد و چگونه موجب رستگاری و فتح ابواب ملکوت می‌گردد؟! مسافرت برای فرار از روزه چطور؟ آیا کسی که از عموم رخصتهای فقهی استفاده می‌کند و ذره‌ای بر خود سخت نمی‌گیرد، به حیل‌های فقهی متوسل می‌شود و از ادای برخی واجبات می‌گریزد آیا می‌تواند از رذایل اخلاقی درون خود را پاک کند و آیا نماز و روزه و حجی که فقه آن را صحیح می‌داند، انسان را از اوصاف زشت‌باز می‌دارد؟

جای پرسش است که آیا کدام نماز معراج مؤمن است و کدام روزه به صفت «مقرب» موصوف می‌باشد؟ نمازی با انواع دل مشغولیه‌ها و صورتی بی‌سیرت و بی‌جان یا نمازی که با حضور قلب و خضوع و خشوع و تقنا و تسلیم خوانده شود؟! روزه‌ای آکنده به غیبتها، دروغها، و نگاههای حرام و یا روزه‌ای که پیوسته با ذکر خدا و مجاهدت بانفس و رحم و شفقت بر خلق و تطهیر دل از بیگانه و جوارح از محرمات بجا آورده شود؟!!

البته تفکیک و تجزیه فقه از اخلاق و عقاید و عرفان، این نوع کاستیها را دارد. فقهای عامه در تجرید «فقه» از سایر علوم آنچنان تند رفته‌اند که «فقه» را از عرصه فراخ معنای زلال و ژرف نخستین خارج ساخته و در قالب تنگ جای داده‌اند. بدین جهت غزالی علم فقه را که پاسبان دلهاست، با حقوق عرفی که سامان‌دهنده معیشت است، یکی شمرده و آن را مثل طب و نجوم، علمی دنیوی دانسته است و فقیهان را در میان «علماء الدنيا» نشانده است.

و به اعتراف غزالی، فقه اهل سنت بسیار خشک و ظاهری است و وظائف مؤمنین را در اجرای محض آداب و سنت می‌داند. فقه اهل سنت هیچ جایی برای احساسات و معنویات باقی نمی‌گذارد و از این رو تنها تنی چند می‌توانند با آن سازش داشته باشند. (14)

به عقیده غزالی علت دوری مردم اهل سنت از فقه و فقها و گرایش آنها به تصوف، همین موضوع بوده است. غزالی برای رونق و شکفتگی مذهب از دید خود راهی پیدا می‌کند. او عناصر عرفانی تصوف را به دین می‌افزاید و بدین سان عناصر احساس و عشق و معنویات به فقه و سنت خشک، رمق و هیجان می‌بخشد. ظاهراً این آزمایش در میان اهل سنت به کامیابی رسید و پس از او تنها عده انگشت‌شماری از فقهاء به جای ماندند که نمی‌خواستند به گونه‌ای از وی پیروی کنند.

طبق نگرش غزالی به رخصتهای فقهی نباید اعتنا کرد و باید به فتوای دل عمل کرد وی در کتاب «آداب المسافر» به داستان ابن مبارک اشاره کرده است که وی مرکبی را برای سفر کرایه کرده و آماده سفر بود که کسی بدو رسید و نامه‌ای به او داد تا به مقصد برساند.

«ابن مبارک» گفت: باش تا از مکاری اجازه بگیرم چون در شرطمن با وی حمل این نامه نیامده بود. غزالی بعد از نقل این جریان می‌افزاید: «فانظر کیف لم يلتفت الی قول الفقهاء ان هذا مما یتسامح فیه و لکن سلک طریق الورع. (15)» «بین که ابن مبارک چگونه به سخن فقیهان که می‌گویند در این گونه امور تسامح رواست، اعتنا نکرد و راه ورع را پیمود؟.»

و نیز در کتاب «الحلال والحرام» در بحث از امور شبهه‌ناک که حلال یا حرام بودن آنها معلوم نیست، توصیه می‌کند که: در این گونه امور مشکل باید فتوای دل را جویا شود و از امر مشکوک به امر نامشکوک عبور کند و کاری را که دل را می‌گزد و سینه رامی‌خلد، ترک نماید. این امر با تفاوت اشخاص و وقایع متفاوت می‌شود و لیکن سزاوار است دل خود را از چیزهائی که باعث وسواس می‌شود، حفظ کند تا به حق حکم نماید... و چنان دلی که مرجع فتواشود و چقدر نادر

است و به همین سبب پیامبر اکرم(ص) همه کس را به فتوای دل ارجاع نداد و این توصیه را به «وابصه» (۱۶) فرمود که او را می‌شناخت. (17)

آنچه غزالی را بر می‌انگیخت تا این چنین از فقه بی‌مهرانه سخن بگوید، این بود که در زمان خود می‌دید و رنج می‌برد که مدارس دینی جز فقیه‌پروری، کاری نمی‌کنند و می‌پرسد اگر پرداختن به فقه واجب کفائی است، مگر پرداختن به فقه باطن و علم اخلاق واجب کفایی دیگری نیست؟ چرا که «فقه اصغر» چنین جای را بر «فقه اکبر» تنگ کرده و چرا دانش‌پژوهان مدارس دینی که در آموختن فقه‌سینه چاک می‌کنند، به فقه باطن و علم اخلاق چندان اعتنائی نمی‌کنند؟

دنباله دارد

پی‌نوشت‌ها:

۱) (المحجه البیضاء، ج ۱، ص ۵۷، کتاب العلم.

۲) (سوره نساء: ۴.

۳) (بقره: ۲۷۶، ۲۷۵ - آل عمران: ۱۳۰.

۴) (بقره: ۲۷۹.

۵) (بلای ربا، ص ۴۱ - ۴۰.

۶) (بقره: ۲۲۹.

۷) (بقره: ۲۳۱.

۸) (اعراف: ۱۶۳.

۹) (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۵۶.

۱۰) (وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۴۶۷.

۱۱) (مدرک قبل.

۱۲) (تفصیل این بحث را در جزوه «بلای ربا» نوشته مرحوم سید ابوالفضل موسوی مجتهد زنجانی، انتشارات بعثت ملاحظه فرمائید.

۱۳) (وسائل الشیعه، ج ۱۵، ص ۲۶۷ - الباب ۱، من مقدمات الطلاق، ح ۳، ۵، ۶، ۷ - مستدرک ج ۳، ص ۲، باب ۱ من مقدمات الطلاق، ح ۳ و ۶.

۱۴ (تصوف و ادبیات تصوف، پوگنی ادوارد وچ برتلس، ترجمه سیروس ایزدی، ص ۵۱.

۱۵ (احیاء العلوم، ج ۲، ص ۲۵۶، ۲۵۵ - کیمیای سعادت، ج ۱، ص ۳۶۴.

۱۶ (وابصه بن معبد اسدی یکی از صحابه بود.

۱۷ (احیاء العلوم، ج ۲، ص ۱۱۷.